

راجی از غفور و احفی خلیل الرحمن بن محمد عرفان الیوسفی المصطفی ابادی حقه الله تعالى  
 بطه المحلی یوم التصادی باعث استمداد بسیار می از سلسله دوز و مخلصان  
 حواست که مشور خبده قدیمه تجر بر آرد که تجر عوام دفع شود و طریق خیر است در سلسله  
 جاری مانند این راجی بل این سلسله که یکبار در دود و دود و دود و چهار است بهشت  
 سال حله این سلسله را بهر چند مثل دیگر در قید کمر آرد و دود و دود و دود که اکثر متوعلان  
 عبارت عسیر فتح العزیر را سدید کرد و در آن نوشتن سابق تحقیق و عقیده عبارت  
 تفسیر فتح العزیر که کرده شده بود بلکه گفتار تلویح و در ذرات اتفاق افتاده بود و هنوز حواست  
 که اس سلسله را با افراد میان نمایم و عبارات تفسیر فتح العزیر حواست که محسن بنام  
 و اجماع حقین مشهور و من استمدان کنم و چون که اس رساله مشتمل بر تحلیلی مندرجات که  
 مسوب سام اولیا و کرام است و دافع و نعم متوعلان در تفسیر اسل به غیر الله بود  
 موسوم تحلیل ما احل الله فی العسیر اسل بعزیر الله گفت و ما توفی شی الا ما الله علیه توکلت  
 و هر حسبی و نسیم الوکیل فاقول و بالله التوفیق مندرجات که سام اولیا و الله اکبر  
 منسوب یکسند جانب میگویند که این گاو نیار حلال زرد است یا سید و رساندن  
 زرد جوئی توکلت و حج با هم خدا و ذکر کرده شود و دایم مسلمان باشد حلال است  
 در مردار و در این در شرک نمیشود و جانب متوعلان به جسم یکسند زرد که سید در

که اضافت آن بنام غیر خدا کرده شده است که اولیاء کرام هستند اگر مقصود نادر  
باین نذر تقرب بخیر خدا است پس نادر باین نذر شکر میشود و اگر مقصود  
وی تقرب بخدا است جل و علا و تجسید ثوابی که از تقرب بخدای تعالی  
حاصل می آید بزرگان پس این شکر نیست و جائز است و منفی حقیقی اضافت  
منذور بکسی نذر بنام مضاف الیه است که آن شکر است اگر مضاف الیه  
غیر خدا باشد و احتمال دارد که این اضافت مجازی باشد لادنی ملا بسیم یعنی  
ملا بسیم تجسید ثواب برای مضاف الیه و نذر کردن را ادوات بسیار  
هستند و مقصود بر متبذره و نه جنانچه در بحث اسناد خبری از علم معانی مقرر شده  
که و لفظ ملابست شش سوئی فاعل در فعل معلوم و سوئی مفعول مالم یسبح فاعله  
در فعل مجهول و نسبت فعل معلوم بسوئی فاعل و فعل مجهول بسوئی مفعول مالم یسبح فاعله  
حقیقت است نسبت بسوئی ملا بسیم غیر این و مجاز است از اینجا تفصیل باید طلبید و  
شال اضافت لادنی ملا بسیم کوکب آخر قارمی آرد خرقه و لقب زنی است  
بحق و خرق حق را میگویند و مراد از کوکب آخر قار بسیم است و اضافت کوکب  
یعنی بسیم بسوئی خرقه باین ملا بسیم است که خرقه از جهت حق و نادانی بسیم از  
آمدن زبانه سر برای باز چه برای برسد ریسمان مشغول و شد و تیکه

سپید طلوع میکرد و سر شروع میشد بر رسیدن تنفول میشد و از جهت رسیدن  
از رسیدن برای شناسایی در رسیدن زنان خویشان میگفت که همراه او رسیدن  
تنفول شود از این مهابته اضافت کوکب بان زن میکرد و نعلب می خرقا  
ساخته جانچه شاعر گوید

کسان فی المسلمه وجهه واجب الكفره و واحد مینه فی المفتی المیل لما یمنه و یستدکمه  
والا لم یفقهه فصل المفتی خلافه کذا فی البدیه المختار اگر برای فهمانیدن عوام بگوید که مراد  
از این اضافت مندوبی اولیاء کرام ثواب بخشدن برای اولیاء است نه  
اینکه نذر بنام اولیاء است و اولیاء مندوبی هستند که این شرک است  
این چنین اعتقاد نباید ساخت و احتیاط در این است که گفته شود که مندوب بنام خدا  
است و ثواب آن برای اولیاء و اجتناب از اضافت مندوبی غیر خدا پس  
این طور فهمیدن موعظه است و نصیحت در حق عوام مسلمانان و این هرگز روا نیست  
که از عوام بپرسد که مراد شما کدام است که عوام از جهت نادانی و غلبه جهل شایع  
که بیان مراد بوجهی کنند که آن شرک است پس این پرسیدن سبب شرک  
و کفر عوام میگردد و چنانکه این پرسیدن از عوام هرگز روا نیست بلکه عوام را  
بیان باید کرد که مراد شما آن وجه است که اولیاء مندوبی هستند و آن کفر است  
یا مراد شما آن وجه است که مندوبی اند و حده است و اضافت بسوی  
اولیاء برای بخشیدن ثواب است با رواج پاک ایشان که این ایمان  
است اگر او بگوید که مراد ما وجه اولیاء است پس او شرک است و اگر گوید که  
مراد ما وجه دوم است که آن ایمان است و مبادا الله که هر چه کفر را اراده کنیم

پس و مؤمن است از این تحقیق ثابت شد که نذر اولیا و زبان مسلمانان  
 مأثول است بنذر الله نظر االی ظاهر حال المسلم و چون از مسلمانان  
 مکر نام خدا و بچ کند آن مذبح حلال طیب است سوال نذر اولیا و زبان کلمه  
 گویند السلام نظر بظاهر اسلام و نشان مأثول بنذر الله است چنانچه  
 مذکورت آید نیز مأثول بودن این نذر و محمول حقیقه بر نذر اولیا شدن هم  
 دارد و این جواب تاویل نذر اولیا بنذر الله بر عایت ظاهر حال اسلام  
 تاویل بود اگر فرموده قطیعه حالیه یا متعالیه فایم شود که مراد نذر اولیا است حقیقه  
 نه مأثول سدر الله چنانچه مقتضای ظاهر اسلام بود بلکه محض ظاهر است  
 تیسر آن باطنی و نذر بر مقتضای حقیقی اصناف است نه مأثول با صفت  
 مجاری لا قوی ملائسه چنانچه ناذر و بگوید که مرا کار باولیا است و نذر اولیا  
 که میکنم محض برای تقرب باولیا میکنم و پیوستگی با این نذر باولیا حاصل  
 میکنم و عرض حاجت خود بدرگاه اولیا میسازم و الله تعالی مناسبت  
 عرض حاجت ندارم و اولیا از جهت پیوستگی با این چنین نذر که بدرگاه  
 ایشان حاصل کرده ام و بتوجه ایشان این اسباب فایز شده ام و عرض  
 حاجت بدرگاه حق جل و علا نموده کار و بوائی حاجت نماز درگاه حق جل و علا

خواهند ساخت یا بگوید وقت حاجت که ای اولیا کرام که من نذر و نذر شما بکار  
می آرم و شما حاجت را بکارگاه حق جل و علا عرض نمی کنید پس آن نذر ما اول <sup>بند</sup>  
نیت بلکه این شرک حقیقی است صریحا و از این طریق نذر شرک حقیقی  
است مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُنَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ هُوَ يَعْبُدُونَ مَا تَدْعُوا  
اللَّهُ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰذَا إِلَٰهُنَا عِنْدَ اللَّهِ  
سؤال نذر اولیا که ما اول نذر شده نیت چه حکم دارد اگر طعام است باین طرز نذر کردن  
حرام میگرداند یا نه و اگر حیوان است مانند گاو و گوسفند چون زج بذر کرام اسم الله کرده  
شود حلال است یا حرام جواب تند و خواه طعام باشد خواه حیوان نذر کردن بنیام  
غیر الله هرگز حرام نمیشود چرا که نذر غیر خدا هرگز صحیح نیست و لازم نمی شود بر نادر و فایان  
پس آن نذر و بر ملک ملک باقی است و بمالک نذر و که نمیکرد و هیچ خشت در  
نذر و باین نذر پیدا میشود بلکه خشت مقصور بر نادر است ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ  
تقولات شرک حقیقی نذر و جزیر که خدا تعالی برای بندکان آفریده است هرگز تقبول  
و خشت قایل شرک خشت نمیشود قُلْ إِنَّا نَعْبُدُ اللَّهَ لَا شَرِکَ لَهُ مِنْ وَرَقِ  
فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حُرُمًا وَحُلًا قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ لَكُمْ إِيَّاهُ عَلَىٰ اللَّهِ تَقِئْتُمْ مِنْهُ خِشْيًا  
فرموده و لا تقولوا لما نَصِفَ السُّمُّ الْمَكْذِبَ هَذَا حِلٌّ وَ هَذَا حَرَامٌ

لعنَ وَاَعْلَى اللهُ الْكَذَّابَ اِنَّ الَّذِي يَعْزِزُ عَلَى اللهِ الْكَذِبَ لَا يَخْلُقُ  
 شَيْئًا فَبَلِّغْ وَلَهُمْ عَذَابُ الْعَذَابِ وَبِالْغَيْبِ اَكْرُونَ وَبِالرَّوْحِ كَفَى غَنَةً مِمَّنْ يَنْسُو ذِكْرَهُ  
 فَاَيُّ مَعْزِرَةٍ وَبِالرَّوْحِ كَوَيْسَرٍ وَوَجْهِي عَنْ رَصْعَتِ نَفْسٍ لَا مَرِيءَ لَهَا  
 مَعْتَرِي وَكَهْدَبٍ وَرَجَلَيْتِ نَوْدُغِي وَصَادِقِ قُلٍّ مِنْ حَرَمِ زَيْبَةِ اللهِ الَّتِي  
 اُخْرِجَ لِعِبَادِهِ وَالتَّطِيَّتِ مِنَ الرِّقِّ تَحْلِيلِ وَتَحْرِيمِ خَاصَّةً اَنْتَ بِرُودِ كَارِهِتِ  
 وَاعْتِقَادِ تَحْلِيلِ وَتَحْرِيمِ وَبِغَيْرِ مَدَاحِلٍ وَغُلَا اَعْتِقَادِ الرَّبِّيَّةِ اَنْتَ وَبِغَيْرِ اَنْ بَابُ مَوْفُوعَةٍ  
 سُبْحَانَ اللهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ اِلَّا اَسْمَاءُ  
 يَسْتَشْفِي هَا اَنْتُمْ وَاَنَا اَوْكُمْ مَا اَنْزَلَ اللهُ لَهَا مِنْ سُلْطَانٍ اِنْ اَحْكَمَ اِلَّا  
 لِلَّهِ اَمْرًا لَانْفَعِدُ اِلَّا اَمَاةً وَكَذَلِكَ الدِّبَابُ الْقِيمُ وَلَكِنْ اَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ  
 تَرَكَا كَمَا كَدَّرَ رَجُلٌ تَعَالَى اَلَا تَاوِيلُ بَاطِلٍ وَنَاجِرِ اَنْتَ وَحَرْفَةُ تَقُولُ مَعْجَمٍ وَبِالرَّوْحِ  
 رَمَكٌ اَدْرِ اَنْتَ اَلَا اَنْتَ مَنُورٌ طَهَامٌ اَنْتَ بَاذِنٌ اَكْثَرُ خُرُوجٍ اَنْ حَالُ الشَّيْءِ  
 نَسْبَةُ اَكْثَرُ كَمَا وَرَدَ مَدْرَاطِلُ اَنْتَ بِرُطْلَانِ مَدْرُودِ عَدَمٍ وَبِالرَّوْحِ مَدْرُودِ نَسْبَةٍ  
 بِرُطْلَانِ حَرَامٍ اَنْتَ حَرَامٌ مَتَّعْنِ مَشْبُودِ تَقْرِيرٍ بِرُطْلَانِ اَنْتَ شَرِكٌ تَقْرِيرٍ  
 وَبِالرَّوْحِ شَرِكٌ شَرِكٌ اَنْتَ اَنْتَ اَبَى طَهَامٍ اَنْتَ نَعْمَ حَرَامٌ كَمَا وَرَدَ بِرُطْلَانِ  
 مَدْرُودِ مَدْرُودِ اَنْتَ مَدْرُودِ مَدْرُودِ اَنْتَ مَدْرُودِ مَدْرُودِ اَنْتَ مَدْرُودِ مَدْرُودِ

و اگر آن سوز و جوان است چون زنج کرده شود بزرگ نام ضایع و علاح  
فی ذاته میشود نه مردار فی نفسه یکس چون که باقی بر ملک نذر است پس  
حال ری حال طعام سوز است کما عرفت انفاً به آب بسیار از مردان  
میگویند که سوز بنام اولیا و مردگان از قسم اهل به لغیر الله است  
و بزرگ کردن بزرگ نام خدا حلال نمیشود و چهارست تفسیر عزیز را سوز خودی  
که جناب مولانا عبد الغز صاحب در تفسیر فتح الغزیز فرموده و اما اهل به یعنی نوکی  
آن جانور که آواز آورده و شهره داده شده در حق آن جانور که لغیر الله معنی  
برای غیر خداست خواه غریب باشد یا روحی حیث که بطریق پیوسته نام او  
بر بند و خواه ضعیف یا طاهر خانه یا میرای که بدون دادن جانورانه ایذا اسکنه  
انجام است بدو نمیشود یا توب که روانه کردن بند و خواه میری یا پیوسته را  
باین وضع جانوری زنده مقرر کرده دهند که این همه حرام است و در حدیث  
صحیح وارد است که من ذبح لغیر الله یعنی هر یک جانور تقرب سبب خیر خدا  
نماید مومن است خواه در وقت ذبح نام خدا بگوید یا نه زیرا که حیوان  
داد که این جانور را می زند نیست و بزرگ نام خدا و توب ذبح فایده ندارد و این جانور  
سوز بآن غیرت و خشنی در روئید است که زیاده از حد است و مردار را



مردار را بر پای دیگر نام خدا جان داده است و جان این جانور را از آن غیر خدا  
 برآورد و گشته اند و آن عین شرک است و هرگاه که این خبیث درویش  
 است کرد و دیگر بر کر نام خدا حاصل نمیشود مانند سگ و خوک اگر بنام خدا  
 مدح نمود حلال نمیکند و دو گونه این مسئله آنست که جان را برای غیر  
 جان اقرص ساز کردن درست نیست و ماکولات و مشروبات و  
 دیگر اموات را نیز کربها را رد تقرب معراند و ادن حرام و شرک است  
 اما ثواب چیزی را که عاید بنده میشود از آن غیر ساحلین جایز است زیرا که  
 این را رسد که ثواب عمل خود را بغير بخشه جایزه میرسد که مال خود را  
 بغير خود بدو جان جانور و ملک آدمی نیست تا او را کسی نتواند بخت بد و تنبیر دادن  
 مال باین جهت مستوجب ثواب است که او میان بوی منتفع میشوند و چون  
 مردمان از تفاوت این جهان قائل انتفاع بین مال نمانده اند طریق دفع ریاضت  
 ماهار و نسخ چنین قرار یافت که ثواب اموال را که مستحقان برسانند  
 آنها عاید سازد و جان جانور اصلا قائل انتفاع آدمی نیست و زنگی پس در ملک  
 نیز قائل انتفاع نباشد آری صحیحی در طرفی ده کردن در حدیث صحیح آمده است  
 لکن معین و این است که دادن جان برای خدا ثوابی که دارد برای آن مرده  
 نیست

بخشید و شود نه آنکه فوج برای مرده کرده آید و بعضی چنان میسین و بین مقام بجای  
یکتد و میگویند که گوشت را بخت تمام مرد داد و آن باشد جایز است و مانند فوج  
کردن جانور تمام آن مرده همین قدر قصد نمایم برای فهمیدن ایشان بیکتد  
کافی است که ایشان باید گفت که کاهلک شما فوج کردن جانور تمام غیر خدا بکنید  
اگر عرض آن جانور گوشت همین مقدار خریده و بخت فقیران بخورانیدن در دهن شما  
آن نذر او میشود و آنرا میسر و راست میگویند که مقصود شما از فوج غیر از گوشت  
خورانیدن برای ثواب آن مرده نبود و الا تقرب بدیج او کرده آید و شکر  
صحیح لازم می آید و در این مفظ اهل که در چهار بار از قرآن مجید وارد شده تا آن باید کرد  
که ما اهل به بغیر الله فرموده اند نه ما فوج باسم غیر الله پس فوج کردن تمام جدا  
هر ایشهره دادن و آواز بر آوردن بآنکه فلانی کاهو برای فلانی یکتد فایده  
نیکنند و گوشت آن جانور حیال نمیکرد و اهل را بر فوج حمل کردن خلاف لغت  
و عرف است هرگز اهل در لغت عرب و عرف آن و یاد آن وقت  
بمعنی فوج کردن نیامده و به هیچ شعر و هیچ عبارت بلکه اهل در لغت بمعنی پسند  
کردن آواز و شهره دادن است چنانچه اهل اهل و اهل طعمی نو تولد  
و اهل ان بنی بلید و غیر ذلک مستعمل است و اگر کسی گوید که آنست که بر هرگز

معنی بخت شد فهمیده نخواهد شد و نیز اگر اصل را بر فوج حمل کرد و شود پس فوج لغیر آنست و مراد از فوج  
 فوج است غیر آنکه اینجا فهمیده شود و اما معنی این مردم حاصل شود پس در این عبارت  
 ابدال را بمعنی فوج گرفتن باز لغیر آنرا بجای با اسم غیر آمده ساختن قریب به تخریب کلام  
 الهی میرسد در تفسیرش پوری میگوید اجمع للعلماء و ان سلما فوج ذیة و قصد میگوید الهی  
 الی غیر آنست و مراد از فوج فوجی است که از اهل حق در کافران در جاهلیت در وقت آمدن از  
 خانه در راه بنام تباران آواز میگردند و چون بکوه منظمه میرسند بطواف خانه کعبه میروند و ازین  
 طواف ایشان بجا نه خدای عز و جل ایشان مقبول نبود و لهذا حکم شده که فلا یقرأوا الا بحمده  
 انهم بعدنا هم هذا البس را اینجا نیز چون آواز بر آورده و در شهره وادیه که این طواف  
 از طوافی است و بنام است و رای او میکنم و در وقت فوج بنام خدا و حج گنایندن اصلا حرام  
 ترتیب نیست و بر سرش است که نزد حوام طریق ذبح جانور بهر گونه که مقرر است  
 متعین است برای رسانیدن جان جانور برای پر که منتظر باشد چنانچه فاکه و قتل و دود  
 خواندن طریقی متعین است برای رسانیدن ناکولات و مشروبات بار و اخذ  
 بقصد رسانیدن ثواب بان ارجح نمایند یا بقصد تقرب و دفع رنج یا برسی و قی  
 اری ذکر نام خدا بر آن جانور وقتی فایده میدهد که قصد تقرب بفرخدا را از دل دور کرد  
 و خلاف این شهره و آواز میگردند که از این کار برگشتیم انتهى مخفی نمائند که مراد از ما

اهل البیت اند بزوج نام غیر خدا است بموجب کتب تفسیر خاتمه مفصل در بیان  
این دانه توالی و تفسیر آن با دوازده آورده شده برای غیر خدا اگر چه در وقت ذبح نام خدا  
گرفته نمی آید کتب تفسیر است و آنکه گفته که چون مشرب و داند که این جانور را کافران  
بذکر نام خدا وقت ذبح حلال نمیشود مانند سگ و خوک که بزوج کافران حلال نمیکرد و نجس میماند  
قرار دادن جانور را بنام غیر خدا هرگز غیرتی نیست بلکه این تقوی باطل است و اقرار خدا  
قل الله اذن لكم ام على الله تفترون پس این اقراء چگونه مبرک است  
در این جانور کرد و بذکر نام خدا در وقت ذبح از رسم صحیح الاسلام که اهل بیت و حج دارد  
بشرط ذبح بقانون شرع بذکر خالص نام خدا عز و جل حلال نشود و طرفه باجری است  
که نام غیر خدا که قبل از وقت ذبح مدبر جانور گفته شده بود همان آن جانور بنام غیر خدا  
گرفت و هرگز بذکر نام خدا از کدام کس بجز اصدق و اخلاص و کمال اسلام و ایمان بنام  
خدا نشود و اجماع است و تنصیف نفوس قطعه از آیات و احادیث بر آنست که اگر  
بذکر نام خدا اذنی پیش و پس از وقت ذبح باشد بقدریکه تغییر محسوس ذبح بان نشود خواه ذبح  
تحقیقا نام خدا بر زبان گرفته باشد خواه و کما بهیبت تمام ملت توحید بگوید یا ذکر خدا بجهت  
تجهدین بان رفت هرگز موجب حلی نمیشود با وجود آنکه نام خدا حق است جانور مخصوص وی و او  
اقرب است بهر شیئی از جنس الوریث و این من شیء الا بسبحه با عتبار طبیعت و خلقت

غیر از تعالی هیچ چیز باین مقام نیست بلکه نجیب او تعالی غائی و مضمحل است کل شیء حالکت  
الای جوه ۹ و از قیوم بهر شیء است و غیر از وی قائم بر دامن هو قائم علی کل نفس  
بناگست و جعلو الله شرکاء لیس قول بقیام ذکر نام باطل بر جانور و عدم بقیام ذکر نام  
حق بروی قول باطل است زحق و قلی جاء الحق و فزحق الباطل ان الباطل کائن  
و هو قار آنکه گفته که چون جانور مغسوب بغیر خدا گشت غیبت در وی زیاده از غیبت  
مردار پیدا گشت زیرا که مردار آه این کلام محل نظر است و تعدیل وی آنست که مردار از کشتن  
در این قول که جان این جانور را از ان غیر خدا قرار داده گشته اند یا کشتن بی ذکر نام خدا  
مراد است یا کشتن بذكر نام خدا اگر مراد شق اول است پس این جانور مذبح بذكر نام خدا نشد  
نه اگر ذکر نام خدا بروی نافه کرد و دعوی این بودنه آن و اگر مراد شق ثانی است پس تقریر بکلام  
جنان میشود که جان این جانور را از ان غیر خدا قرار داده بذكر نام خدا گشته اند و آن عین  
شرک است و موجب غیبت لغیبت است چنانچه یک و دو یک این غیبت در وی بیشتر  
کرد دیگر بذكر نام خدا هرگز حلال نمیشود مانند که در خاک و در این تقریر نظر است اما اولی پس  
بودن آن عین شرک موجب غیبت در شرک میشود که هر مومنی باین شرک است انما  
لنسر کن نجس نه در طبایع که الله تعالی بر این بندگان خود آفریده که اعتقاد این را اتباع  
خطوات الشیطان است چنانچه عقیده بر یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا و طیباً

بغیر از ذکر نام غیر خدا گفته شده است که آن شرک است و مردار عاری از شرک و توحید است  
و این مقول شرک است و آن مقول عاری از شرک و توحید و مقول شرک اجتناب است  
از مقول غیر شرک اگر چه این هم اجتناب است از جهت نبودن این مقول منزه چنانچه  
مقول شرک او زیاد است دارد بر این از جهت بودن او مقول شرک نه این نه  
خست و هر اخست پس بدون ما اهل غیر الله اخست از مرداری اینکه ما اهل غیر الله  
تفسیر مخرج نام غیر خدا کرده خود صورت نمی مند و فایده مخفی نماید که اول این کلام منقطع  
بآخر در اول مخرج است و بدون حرمت اهل غیر الله فوق از حرمت منته که حرام لعنیه است  
و مانند شک و شک که حرام لعنیه است پس بالضرور اهل غیر الله حرام لعنیه شد و آخر کلام  
مشترک بر اینکه ما اهل غیر الله حرام لعنیه است از جهت اطلاق شمرده و دادن نام غیر خدا  
اگر از این شمرده باز کرد و انوقت ذکر نام خدا احلال میشود و آنکه گفته که جان جانور ملوک  
آدمی نیست تا در آبگشائی تواند بخشید مخفی نماید که آدمی مالک جانور زنده است چنانچه جانور مروج را در  
را بخشیدن جانور زنده در شرعیت میرسد پس معلوم شد که آدمی مالک جانور است نمی بینی که معتقدا  
مکمل صحت تصرف و ولایت است در ملوک این در جانور زنده متحقق است و می تواند که جانور زنده را  
هلاک سازد یا زنده برادر یا کسی بخشد و این همه آیه صحت تصرف است در جانور که مشیت ملکیت جان  
جانور میشود و بعضا بسیاری از استغناء جانور از جان وی هستند چنانچه سواری و برادر

در بنده و محل زندین لایه است که نموده به محل عشق حی است پس محل رقی نیز خرد و پس از حیوة  
پس محل عشق و رقی هر دو نشد و نه صفتان محقق بها الا سببا کذا فی النهایه و این تصریح است  
بخلاف رقی و نفس انسان نه در بدن و نه کذا هیچ پس کثیر جایزه نشد و چون که نفس آدمی که بنده نیست مخلوقا  
است و از جهت کفر و جریان کفار مجری انعام آن لنگ است کلا انعام بل هم اضل مملوک کرد پس  
جان انعام حقیقی که بنده جانوران نه چگونه مملوک نخواهد شد و هر گاه مملوک باشد مملوکیه جان جانور  
روایات و بر این پس آدمی تواند که جانور را زنده بکشد بخشد یا برای خدا بفقیر دهد یا نزد اولیا  
کند باین معنی که این خرد برای خداست و نعمت است و ثواب ای اولیا و خاندانچه در مالکات و  
مشروبات و دیگر اموال پس تفرقه بیان جانور و دیگر اموال تحکیم است لیکن چون جانور زنده  
را زنده نگاهداری تا او را بکشد اگر آن جانور موضوع برای خوردن گوشت است آنرا زنده  
بغیر از این بکشد و نه آنکه بکشد بفقیر و بخورد اگر که خوراندن بفقیر واجب است بفقیر  
نه تملیک واجب و در ملک خود میباشد و این جانور زنده که تکرار کرده شد موجب التملک بفقیر  
اینست و با بحث خوردن تملیک کول حاصل نمیشود چرا که در صورت اجابت وقوع اکل فقیر  
بر ملک نیست میباشد نه بر ملک اکل و در صورت تملیک وقوع اکل فقیر در ملک خود میباشد نه بر  
ملک مملوک خاندانچه در علم احوال مقررت پس بناء علیه در صورت نه رجوعان زنده یا نه رج  
خوراندن گوشت نخسته در خانه خود و تمیز از اعلی و نه بکشد و بلکه فتنه نادر مشغول بکشد

دنیا و آخرت تعلیم از دست متاع دنیا بچهارمات و خطاب بعبودیت و تعلیم او که مختص بر روح  
 الهی است این همه مختص بجان است بدن درین همه آنکه صرف است از حیض و کثرت  
 جبران که عبارت از اراقة الدم است قابل انتفاع نیست لهذا اراقة الدم و کثرت جبران  
 نام خدا عبادت نیست بنام خدا ساختن و نذر کردن آن بنام خدا واجب است  
 لهذا اگر جانور بنام خود خدا را کشته شود بعد از ذبح کردن بنام خدا میماند و اگر کشت  
 نشود و اگر ذبح را اراقة الدم بشود کشت ملک فور میماند چرا که دنیا بنذر بزرج میشود بمصداق  
 بگشت پس کشت بر ملک فور میماند و یسیر همین مقتضای قیاس است در باب  
 اضحیه مقتضای ترک نموده شد بعضی که در اضحیه وارد است در ایام اضحیه پس قربت در  
 اضحیه اراقة الدم واقع میشود بخلاف قیاس پس خوردن گوشت اضحیه غنی را مضحی و احلا  
 طیب است تطیب لفیاض الرحمن چنانچه در کتاب اصول مبسوط است و چون قربت اراقة  
 در اضحیه خلاف قیاس بود مقصود از ایام اضحیه گردیدن پس بنا بر علیه تضاد اضحیه اراقة الدم  
 چرا که اراقة الدم در غیر ایام اضحیه قربت نیست فلیمین له شل من عنده و تضاد عبارت  
 از فصل فیل یا پیر یا نزد خود چنانچه ادعای است از فضل عین مامور و چون بعد  
 از گذشتن ایام اضحیه دارد گوشت شد که گوشت ایام اضحیه بود و شل صوری او که اراقة الدم  
 است و در غیر ایام اضحیه قربت نبود لهذا الضد همین شاه ششتره برای اضحیه واجب دید  
 ان شاء الله



از نام باشد و الا تعذیبی بقتلش یا بکند جانچه در کتب فقه و اصول مذکور است باید دانست که  
بدون مجروح جانور و کشتن و قابل انتفاع و قرب نیست مگر در ایام اضحیه کردید که معنی زوج  
نام و رب نام خدا که عبارت از ترکیه است از قرب کشتن و جان دادن آن جانور رب نام خداست  
نعمه اگر نام خدا بر ذبحه شتر زوج است حکما و تعبدا برای حلال شدن گوشت آن جانور و انتفاع  
از خواهر بطریق تقرب باشد جانچه برای تقوی و ضیافه زوج کند یا بطریق کاه مای و میوی از  
بیع و شتر او خوردن و خوراندن و غیره اگر کسی بگوید که روایات منقوله کما سیحی از تفسیر بود  
و ان سلیما زوج ذبحه و قصد بجهت التقرب الی غیر الله تعالى صار متدا و ذبحه ذبیحه مرتبه  
و همچنین از درختان زوج لقدم الامیر و نحوه کواحد من العظام بحرم لانه اهل به بغیر الله و لوله و کعبه  
باسم الله و لوله زوج للسیف بحرم الی ان قال لانا لانی النطن باسم الله متفرق الی الادی  
بهذا النحر صریح است یعنی که زوج و تحرکه عبارت از اراقة الدم است قربت است و قابل تقرب  
اگر تقرب بان لبوی غیر الله کند ذبیحه حرام میشود و اگر تقرب لبوی خدا کند حلال میشود و زوج غیر  
عبارت است از تقرب به حج لبوی غیر الله تعالى و زوج الله عبارت است از تقرب لبوی الله تعالى  
لبس لبس لبس بودن اراقة الدم قربت منافی این روایات است و الضاء داخل زوج کردن  
برای اندوم امیر اگر چه بزرگ نام خدا است یا باشد و یا اهل به بغیر الله و عبارت در مختار صریح است  
برای شتر و داده نام زو کرد و بنام غیر خدا میبای از قسم ما اهل به بغیر الله است نه انما اهل

نیز این مقصود است بر آنکه در وقت ذبح ذکر نام غیر خدا می‌تواند کرده باشد و بدان الاشکال آن  
 بکل منها جذا را ضم بطلب فیہ التقرب و یغتم قد فتح الله تعالى عین الحق فیہ انطق الا قسم  
 فلا الحمد علی افضل و انعم پس میگویم و با الله التوفیق در حل اشکال اول که اراقة الدم  
 بوجوب اصول مقرر و علم اصول که هیچ شک و ریب در آن راه نیست اصلا قریب است  
 و این عبارات متغوله محمول اند بر این که مراد از ذبح تقدوم الامیر فی الت که تقریب و شهود  
 نیز که عبارت از اراقة الدم است گویا امیر و یحیی بر او از ذبح بعد از آن که تقریب  
 کرده شود و نیز گویا الله تعالی بگوید که این است که ذبح کرده شود همراه تقریب یمین بزرگتر است  
 و حد که مشروط حل است یا بتقریب غیر آنکه سبب حرمت است و این تقریب الله تعالی و حد که  
 حل است بزرگتر است و در وقت ذبح با ناصیه باشد و نسبت که ذکر نام حق تعالی و یمین  
 قریب است به تقریب که نام او تعالی و یمین بآن لاریف است اگر چه مجرد ذبح و اراقة الدم  
 قریب نیست نه قابل تقریب بآن و هرگاه که ذکر نام خدا تعالی قابل قریب است پس بزرگتر  
 خدا تعالی در وقت ذبح یمین بتقریب بحدایتعالی بزرگتر است و خدا تعالی حاصل شد که مشروط حل است  
 و اگر کسی آن ذکر الله تعالی کرده باشد اعتقاد توحید که اعظم القربات است قایم مقام ذکر نام  
 خدا تعالی و یمین بتقریب بزرگتر است و خدا تعالی که مشروط حل است کرد آید و شد و در بروج حلال کرد  
 و نام حق تعالی و هر چه در هر چه ترک ذکر نام حق تعالی عمد اول یا قریب است اعتقاد توحید

بجای ذکر میکنند بسبب حصول تقرب تین بکر نام الله تعالی در وقت ذبح بسبب وجود نام  
 مقام ذکر که الله است و در وقت ذبح با جمله اراقة الدم اگر چه قربت نیست  
 لیکن ذکر اسم حق تعالی قربت است و تقرب بآن در وقت ذبح شرط حل و نجس  
 است و تقرب بذکر اسم خیرا و تعالی در وقت ذبح محرم هیچ است و همین است را  
 ذبح شد و ذبح بغیر الله و تقرب بذبح الی الله و تقرب بذبح بسوی غیر الله یکسان و عبارت  
 ذکر شده و طروده شد و شتر طمخ و ذف است و جارد و مجرور و شتر شتر طمخ و ذف است  
 نه بشتر و نه مذکور را از جهت ظهور تعلق بذکو غلط واقع شد و تقدیر عبارت چنان است  
 ذبح و تقرب الله ای بالذکر پس حذف کرده شد شتر که تقرب است و گفته شد ذبح این بیت  
 حل اشکال اول و حل اشکال دوم بدو وجه میشود یکی آنست که ایهلال بغیر الله عام است  
 از ایهلال با اسم غیر الله تحقیقا یا تقدیرا و هر گاه که ذبح برای عظماء و جنانچه قدم امیر کرده خود  
 ایهلال با اسم او کرده شد تقدیرا گویند که وقت ذبح بزبان گفته شد که باسم الامیر او باسم  
 العظیم و مانند آن و اگر در صورت تحقیقا ذکر نام الله تعالی کرده شده باشد باینطور که در  
 وقت ذبح باسم الله الله اکبر گفته شده باشد جنانچه شیر است بآن قول صاحب  
 در مختار و لو ذکر علیه اسم الله تعالی و بیچ مرد او میشود از جهت وجود شرکت در تقرب در  
 وقت ذبح از جهت وجود ذکر اسم الله تحقیقا و وجود ذکر اسم غیر الله تقدیرا گویند که

گفته شد باسم الله اکبر و باسم الامیر اکبر و شسته گشت به تقرب بذكر اسم  
 غیر الله تعالی در وقت فوج محرم ذیجه است چنانچه قول ابن مسعود رضی الله تعالی عنه در  
 التبتیه مشیر بدان است از اینجا صاحب راه لغت شرط کرده اند که اگر کسی میخواهد چنانچه  
 بعد از ذکر خواهد شد، الله تعالی را در دل و میم است که تقرب بذكر اسم در وقت  
 فوج تعظیم ذکر است و فوج کردن را می گویند و میروانند آن تعظیم حقیقی و نفس الامری  
 است در این راه تعظیم ذکر می تعظیم قالی است و تعظیم نفس الامری تعظیم حالی پس در هر  
 مکرر شکر و در فوج شد از جهت وجود تعظیم غیر الله همان حال میروانند تعظیم قالی  
 بلکه این قالی دیگر که شکر تعظیم غیر الله در وقت فوج همان قالی محرم ذیجه میشود شکر  
 تعظیم غیر الله در وقت فوج همان حال بطریق اولی محرم خواهد شد همان حال تعظیم من لسان  
 لسان البقال گفته بحال و لسان حال لایکیده المقال مشهوره و این جانو تعظیم غیر الله تعالی بیشتر از وقت  
 فوج بدست میبرد و آن بعد از محرم ذیجه نمیشود بسبب عدم وجود تعظیم غیر الله در وقت فوج فکرمین  
 اصل بر اینست که فوج حق و رفع الفرق و برید و حل اشکال قالی را در میشود که اگر تعظیم غیر الله تعالی  
 و حد باشد شکر ذکر غیر الله تعالی باشد مقتضای حل اول چنانچه در صورت ترک ذکر نام الله  
 تعالی از جهت بودن اعتقاد و تجدید قائم مقام ذکر و تعظیم حق تعالی حقیقه باعتبار نفس الله  
 باشد مقتضای حل دوم چنانچه در یاد او کتب و صحایب ذکر نام حق تعالی از جهت آن است

شرح ماورد بحکم مطلقه لازم می آید جل و جبهه از جهت وجود تعظیم خاص حق تعالی بیک شکت چنانچه  
 لازم می آید حرمته و جبهه از جهت شکت تعظیم شد ذکر غیر الله تعالی تقدیراً حقیقه چنانچه در هر دو محل گفته شد  
 و الاثر که در لک عدم الاتقار بذكر الله تعالی تقدیراً اخذ بحقیقه بالا جماع و جواب از این ایراد است  
 که شرط ذکر الله تعالی بنص قرآن ثابت شده است فکلمو اما ذکر اسم الله علیه و الاضای  
 تا کلمو اما لم یذكر اسم الله علیه و ذکر در لغت یا کردن را میگویند یا کردن قلبی را میگویند  
 عبادات و معاملات شرعی نیست چنانچه در ایمان و زواجه و طلاق و عتاق و ایمان و بیع و قسرو  
 مانند آن که متعلق با الفاظ از و ب ذکر خاص قلبی هیچ اعتبار ندارد و در حصین آورده که کل ذکر شرعی  
 واجباً کان اوستجا لا یقتضی منه حتی یلفظ به و یسمع نفسه و اهلک که در اهل به لغیر الله مذکور است  
 اگرچه از قسم ذکر است لیکن کنایه است از هیچ برای غیر الله چنانچه پیشتر تحقیق کرده شد و ذکر  
 از این جهت مخصوص ذکر آنی شد بلکه محمول شد تعظیم غیر الله ذکر الله تقدیراً حقیقه و فی نفس الامر بخلاف  
 ذکر الله که نص شرط ذکر الله هر چه است در شرط ذکر کنایه است از شرط تعظیم الله تعالی از این جهت  
 ذکر آنی شرط شد و امام ذمعی صاحب قائلین اند تعظیم ذکر الله سالی تحقیقی باشد تقدیری نه بتعظیم  
 از ذکر آنی در نفس امری اگرچه تعظیم نفس الامر می طلزم در وجود است هر تعظیم آنی تقدیری و فافهم  
 و قین لهذا منکر التسمیه عند ارجحال میگرداند از جهت قیام طه و حمید و بیای کرد و ایمان من خفیه  
 در صورت بیان قائل بتعظیم هم و منکر التسمیه یا ارجحال میگویم و منکر التسمیه عند ارجحال

محال نمی نویسم که ذکر عام از ذکران فی موجود است از جهت عمل بنفس و لا فاعلا ما لم يذكر اسم  
 عليه وتفصيل این در کتاب فقه و اصول مسطور است بر زبان فقهاء و اصولیین مشهورین مثل فی شرح  
 الی کتب الفقه و اصول او الی العلماء الفحول و کلام هنوز موضع نظر است چرا که ذکر قلبی محض در غیر  
 است و می ماند آن ذکر قلبی که بر وفق آن جوارح ترکیب هستند که این ذکر قلبی را در شریعت عبادات  
 است خیا بچندین تعاطی که بدون صدور بحالت قبول منعقد میشود چنانچه اگر کسی نماز را از  
 اعمال و جوارح هستند چنانچه قیام و قعود و نماز مقصور از اکلان و زبانی نیست بلکه مرکب است از اکلان  
 زبانی و اعمال و جوارح غیر از زبان با وجود آنکه نماز در آن است اتم الصلوة الذکری و الصلوة  
 تنهی عن الفحش و المنکر و ذکر آمد که بر شریعت است و علی القیاس در مکان حج و مانند آن  
 و در حصین آورده پس فضل الذکر صحافی التمهیل و التبج و التکبیر بل کل سطح لله تعالی  
 فهو ذاکر و جواب این نظر آنست که ذکر مختص بر زبان نیست لیکن اجماع امر شرعی شرط است  
 اگر شریعت امر باعمال جوارح نموده باشد پس عمل جوارح ذکر است لا غیر و اگر امر به ذکرانی کرده باشد  
 پس حفظ آن ذکر است لا غیر و امر و ترک ذکر اسم مطلق کرده هیچ عمل جوارح امر کرده باشد  
 پس ذکر لسانی شمس چرا که ذکر قلبی محض در شریعت عبرتی ندارد بلکه آن نجس و فاسد است  
 و ذکر و در حرم که منظمه و طواف خانه کعبه و سقا نمودن میامور و جدا هستند و ذکر نام خدا در  
 و سجده بر نام و قبول با محراب جدا پس گفتار ذکر نام خدا و توبت و سجده بر اکلان حج و در و حرم مانند گفتار

بقیام و مود است از قربت مران و اذکار و محکماتری هذا میسر لی فی دفع الاستکمالین و اذنی نزد  
آن که گفته شود که حرمت ذبیحه بر اقدم امیر اگر چه ذکر اسم الله کرده شده باشد از جهت ارشاد و اینج  
و العیاذ بالله نه از جهت بودن وی از قسم ما اهل بی غیر اند بیانچه عبارت تفسیر نیست بوی که  
در فتح الغرر نقل آورده شد مشیر به الت محام و بر این طریق هیچ اشکال دارد میشود و فایده هم کن  
من الشکرین و شد خیر الناصرین و آنکه گفته که اگر در دهن آدمی که نذر جانور بنام مرده کرده است  
گوشت این جانور باشد پس گفته میاید که اگر غرض آن جانور گوشت خریده بفقرا و غور اند آن نذر  
در دهن او داد شود پس تقرب بدیج نذر بنام آن مرده کرده آمد و الا مقصود ثواب رسانیدن  
گوشت او بنام آن مرده بوده و نه تقرب بدیج نذر بنام آن مخفی نماند که او قیم در زکوة و کفارة  
و صدقة الفطر و غیره خرج و نذر زرد مایان جاز است و نذر دام مالک است فعی و احمد جاز است  
اتما بالمقصود کما فی الهمدایا و الضحایا یا یا نچه در کتب فروع است پس معلوم شد که دفع عووض  
منذور مجتهد نیست پس مقصود نذر ثواب گوشت جانور منذور بنام مرده رسانیدن باشد  
و بدین اثر اختیار کنند تکراراً بالمقصود یا رواند اند بیانچه بدیج نیمه غنمه است و خروج از مخرج  
خلاف مندرج مطلقاً است چگونه شکر که صحیح لازم می آید و آنکه گفته اهل را بدیج حاصل کرد و بیاد  
لفظ و غرض است که اگر اجمال بمعنی ذبیح بنام مرده در بیج و هیچ عبارت و از اینهاست بدیج هرگز بدیج  
بدیج نیمه نخواهد شد مخفی نماند که اجمال مایان را بمعنی ذبیح نمی گیریم بلکه اجمال در اصل نیست یعنی

مجموع انصاف است نزد رتبه اهل دینی از ارباب استحقاق است عرفاً بقوله قد تشبیه چنانچه در  
 اهلان صبی و ازین قبیل است اهل بی غیر الله جنبه از امام اعظم است تفاسیر خواهد آمد پس از  
 بغیر الله کنایت است از دوحی بسم غیر الله زیرا که هر که حکم عبادت مشرکین در وقت دوحی جانور  
 بنام غیر خدا در صورت بران جانور برای بنده خدا بود کشته شد اهل بی غیر الله و اراده کرده شد دوحی با  
 غیر الله آنکه اهلان منقول و دوحی است این معنی دوحی شد با غیر الله معنی بسم غیر الله شد که  
 قریب توجیهی است که قال بسم مجموع اهل بی غیر الله کنایت است از دوحی بسم غیر الله بطریق  
 ذکر لازم و اراده لازم چنانچه در سایر کنایات ملاطافه العنقا کنایت است از غیرت  
 و هر که از طایفه غائب از عنقا و زیر مغهر نمیشود بلکه مجموع طایفه العنقا و کنایه دلالت بر غایب  
 میدارد و علی بن القیاس فی جمیع الکلیات یا میگوید که اهلان و رایه معنی منکر کردن آواز است  
 و مراد از آن بلند کردن آواز است در وقت دوحی پس هیچ مخدور لازم نمی آید و تحقیق مقام است  
 که اهلان در اصل لغت عرب معنی بلند کردن آواز است کما زعم و اهلان اهلان اهلان صبی  
 و اهلان چه و اهلان دوحی از آنکه او است کما زعم ایضاً اما اول پس در کتب لغت اهلان و اهلان  
 را بهاء نودین و آواز بر داشتن و با یک کردن کورک تفسیر کرده اند و اشتقاق از اهلان  
 اهلان معنی نراست و خاصیه اشتقاق باب افعال و استفعال متضمن آنست که اصل معنی اهلان  
 است نراست نودین است چنانچه برابر علم تلفظ پرشیده نه خواهد بود و تقدیم این معنی



معانی دیگر مشیر بر است و قول قاضی میضای و الاهیلال اصله بر ویته الاهیلال چنانچه غفریب ذکر کرده  
خواهد شد تصریح است بر آن و اما الثاني پس بدانکه اهللال از اصل معنی خود که ماه نوید است نقل کرده  
شده است بسوی بلند کردن آواز باز نقل کرده شده از آن بسوی رفع صوت مطلقا چنانچه از  
قاضی میضای و امام راغب غفریب ذکر کرده خواهد شد و از شروع معنی مطلق رفع صوت است  
اهلال صحیح و اهللال صحیح و اهللال صحیح چنانچه از امام زاری غفریب نقل کرده خواهد بود و در تاج النصار در تعبیر  
اهلال بماه نویدین و آواز برداشتن گفته و منه قوله تعالی و اما اهل به لغیر آمده ای نویدی علیه لغیر اسم  
و کلمه منه متعارف است و از ذکر معنی غرضی بعد ذکر معنی اصلی به در تخیل و از این عبارت معلوم میشود  
که از عدم داعم در تخیل و از عدم و می در اصل معنی نویدی بلکه بلند کردن آواز از اصل معنی رفع الصوت  
عند الذبح است و اصل معنی مطلقا ماه نوید است و رفع الصوت اصل معنی رفع الصوت عند الذبح  
و عند الولادة و عند الحج است پس لفظ اهللال در این معانی متعارف گشته فصلا کما لم یستتر کما  
چنانچه عبارت هراج مشیر بر است چنانچه قال استهل الصبی ای صحاح عند الولادة و اهل المقتم اذا  
رفع صوت فی التلبیه و اهل التسمیه علی الذبیحه قوله تعالی و اما اهل لغیر آمده ای نویدی علیه لغیر اسم  
و اصله رفع الصوت این قول صاحب صراح و اصله رفع الصوت تصریح است بر بطلان عدم تخیل  
اصلیه مطلق فانهم دعبارت معالیم التزییل که غفریب ذکر کرده خواهد شد حیث قال حتی قبل لكل الذبح  
فان لم یجهر بالتسمیه قبل مشیر است بدون این معانی از شروع معنی رفع الصوت نه آمده و در صراح

و بدون اهل و در غرض معنی ذبح چنانچه معنی لبیده و اهل معنی لبیده است و اهل معنی لبیده است و اهل معنی لبیده است  
 اجماع خبری البصرت خاصه میباید تا فهم لازم نمی آید از بودن اهل معنی ذبح معنی است  
 شده مانند معنی ذبح شد چنانچه در علم امرل مقرر شده و لازم من ترادف التفتیش بقدر اقامه کل مقام  
 آخر بقال صلی علیه و آله و اقبال عا علیه شریعت عا و میشود بخلاف صلی علیه و آله و اقبال عا و میشود بخلاف  
 المعنی هستند همچنین اهل ذبح برترادف المعنی هستند و اهل برترادف معنی هستند و اهل برترادف معنی هستند  
 با هم ذبح نیز اند معنی باشد بدون تقدیر این دفعه در مقام آنست که اهل دلالت بر ذبح  
 با هم وارد بخلاف ذبح پس ذبح محتاج بقیم با هم شود پس گوید که اهل مرادف ذبح با هم  
 ذبح فقط پس بوضوح بوقت که حل اهل بر ذبح محتاج بقدر بر هم نیست تا که بسبب احتیاج  
 تقدیر آن و عدم بودن اهل معنی ذبح در لغت عرب قریب تحریف کلام الهی شود و حاکم علم و شبه  
 تحریف لبوی ایه تفسیر قاطبه و در از انصاف است و بدون جاوه اعتناست و الیاد با  
 من ذلک آنچه از تعبیرش ابوری نقل نموده دلالت میکند بر اینکه قصد تقرب و ذبح لبوی  
 غیر خدا محرم و نجیسه است از آن جهت که ذایج بقصد تقرب لبوی غیر خدا مرتد میشود و ذبیحه مرتد حرام  
 است و دلالت نمیکند بر اینکه مجرد او از آوردن و شش هره دادن بر جانور که این جانور نام غیر خدا  
 است قطعی از ذبح آن جانور حرام میشود اگر چه ذایج مسلم باشد و در وقت ذبح با نام خدا آنها ذبح  
 مذاری اگر چه آن مادر که بتغیر لبوی غیر خدا از او داده بود ذبح غایب بر همان قصد اگر چه بوقت

فوج نام خدا تنها ذکر کنند چنانکه قصد او تقرب بغیر خدا بود و بیجا او بخیر و شر مشرب و او از او بر  
دشمنه نمودن که این جانور برای غیر خداست هیچ دخل و رحمت ندارد بلکه آزار  
دهنده مرتد یکروز پس اگر در وقت ذبح نام خدا تنها ذکر کنند آن جانور حلال میشود  
از آنکه ذبیحه مرتد است نه از آنکه بسبب دشمنی و اذن بنام غیر خدا حرام شده  
مانند سگ و خوک که ما فهمیم چنانچه طواف خانه کعبه از این سبب مقبول نبود که  
فلا یقرعوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا نه از این که بسبب آواز گردن بنایان  
تشان در راه بوقت آمدن بخانه کعبه خانه کعبه العباد باشد بمنزل سگ و دینه و قابل  
تقسیم بطواف نماز بلکه خانه کعبه معظم و محرم است و طواف کننده از جهت نام  
تشان گرفتن در راه مرتد است و طواف مرتد مقبول نیست همچنین آن جانور  
حلال است و با و از او دین مشرکان بنام غیر خدا مانند سگ و خوک میشود  
و بیجهت نیز مشرکان حلال میشود از آنکه ذبیحه مسلم نیست نه از آنکه مذبح  
مانند سگ و خوک شده است ما فهمیم و محقق نمائیم که مشهور نزد اهل اسلام است  
که جانور را بزرگ نام خدا که شرط ذبح است ذبح نموده گوشت او بفقیر افروزانند  
و ناکه و قل و درود خوانده ثواب آن گوشت و این خیمات برده میرسانند  
و این طریق رایج است میان مسلمانان و این همه امور صحابه مستند

دلالت کنند بر توحید اهل مجلس نه این که این همه امور از یک قسم حسانت  
 طریق هستند برای رسانیدن جان جانور بار و اح مردگان یا برای تقرب آنها  
 چنانچه سبب طریق متعین برای این که این نطن فاسد است بر مسلمانان و مایا  
 ماورستیم نطنو المومنین خیرا چنانچه پیشتر باین معنی اشارت نموده شد  
 فتذکره آری اگر بقرائن قبلیه معلوم شود که این فاعل یا تقرب بار و اح مردگان منظور  
 است نزد جمهور کافرست و بعضی مشایخ درین صورت هم کافر نمی گویند  
 لا یغنی الناس النطن بالمسلم چنانچه از شرح و بیانی نقل خواهد آمد و آنکه گفته  
 ذکر نام خدا را آن جانور وقتی فائده میدهد که خلاف این شهره آواز دیگر  
 و سخنی که ما ازین کار بر گشتیم که قصد تقرب بغیر خدا بود محفی مانند که این اعتراض  
 اول دلیل است برین که آن جانور بشهره دادن و آواز کردن بنام غیر  
 خدا حرام مانند سک و خوک نشده بود بلکه صرف قصد تقرب بغیر خدا حرام  
 بود که صفت قاصد است نه صفت آن جانور و صنفه الشیء حی لایقوم بمشیئ  
 آخر پس خبیث قاصد شد نه آن جانور که فهم فان بخیث من قام به القصد  
 انجیث و هو القاصد لیس الا و جوابا لعبد الغیر صاحب تقدای زمان بودند  
 و سندی از زمان و کرات و مراتب میرسد و وعظا و شان حاضر شده  
 بودم

بودم و تحقیقات عجیبه و غریبه از زبان فیض ترجمان ایشان شنیده ام و این کلام منقول از  
 جناب ایشان محل تعجب و حیرت است شاید که بعضی شاخ بگرد تبیس ای تر بیج باطل  
 خود در تفسیر فتح الغریز درج کرده باشند نمی بینی که تفسیر ما اهل بغیر اند تفسیر خود تفسیر  
 برای است همه الفاظ قرآن مجید محمول بر صفت معنی لغوی نیستند بلکه بسیار از آنها منقول  
 هستند بقل شریعی چنانچه صلوٰه و زکوة و الحاح و طلاق و غیر آن و بسیاری از قسم  
 و کنایات و دیگر فنون کلام هستند و همه را محمول بر معنی لغوی ساختن تفسیر قرآن مجید است  
 برای در باب تفسیر و حدیث قاطبه تفسیر ما اهل بغیر اند ما ذبح علی اسم غیر اند نموده  
 در تفسیر جلالین آورده و ما اهل بغیر اند ما ذبح علی اسم غیر اند و در تفسیر مدارک آورده  
 و ما اهل بغیر اند ای ذبح لاصنام مذکر علیه اسم غیر اند و اصل الا بهلال رفع الصوت  
 ای رفع به الصوت للصنم و ذلک قول اهل امجا بهلیته باسم اللات و الغزى و نیز در تفسیر  
 مدارک آورده اینها هم این بغیر اند ای رفع الصوت علی ذبحه باسم غیر اند و در  
 تفسیر بیضاوی آورده و ما اهل بغیر اند ای رفع به الصوت عند ذبحه للصنم و الا بهلال صله  
 روئیه البهلال یقال اهل البهلال و اهل لته لکن لما جرت العاده ان یرفع الصوت بالتکبیر اذ  
 رای سبی ذلک اهل الاثم قیل یرفع الصوت و انما ان لغیر و در تفسیر احمدی گفته ما اهل  
 بغیر اند معناه ما ذبح لاسم غیر اند تعالی مثل اللات و الغزى و اسماء الانبیاء و غیر ذلک

قال ابو بصير رحمه الله وكره اسم الله تعالى ان قال ومن سبنا علم ان التبركة المنورة لله  
 بكما برز اسم حلال طيب جنانة نفل تام اين عمارت من بعد کرده خواهد شد ان شاء الله تعالى در  
 در تفسير جنانی آورده است اهل ای صورت فيه باسم غير الله بای بسبب و بجهله  
 و در تفسير عالم التزويل در تفسير سورة التوراة آورده و اما اهل با غير الله ای مانع للاصنام و الطواغيت  
 و اهل الاهلال رفع الصوت كانوا اذا سبحوا الله يرفعون اصواتهم بذكر ما يجري ذكرك من  
 امرهم حتى قيل لكل ذابح وان لم يجهر بالتسبيح اهل وقال الزبيعي عن النيسابوري وغيره و اما اهل الله  
 ما ذكر عليه اسم غير الله و در تفسير سورة مائدة گفته و اما اهل با غير الله ای ما ذكر على وجه اسم  
 غير الله تعالى و در تفسير سورة اعراف گفته و اما اهل با غير الله بدهر ما وجع على اسم الله تعالى  
 و در تفسير در مشهور آورده و اخراج ابن المنذر عن ابن عباس في قوله و اما اهل با غير الله و اخراج ابن  
 ابي حاتم عن مجاهد و اما اهل با غير الله قال با غير الله و اخراج ابن ابي حاتم عن ابي العباس و اما اهل با  
 غير الله يقول ما ذكر عليه اسم غير الله تعالى و اما ما را گفته لاهلال رفع الصوت عند ذكرك لله  
 ثم استعمل لكل صريخ و يشبه اهلال الصبي قال تعالى و اما اهل با غير الله ای ما ذكر عليه غير الله  
 و هر ما كان في سجدة لاهل الاصنام و اما فخر الدين رازي در سورة مائدة تحت قوله تعالى و اما اهل با  
 غير الله گفته لاهلال رفع الصوت منه يقال فلان اهل با غير الله و منه استعمل الصبي و هر  
 صراحه اذا كانوا يقولون عند السجدة باسم الله و الغرض من اسم الله ذلك و در آیه



و با نیاید بشمارد از تعصیل احرام علیهم این قول قطعی است و اول سورتی که باید حرمت علیکم المینه الذم  
 و الم تحذیر و ما اهل غیر الله به الم تحفته و الوقوف و الم تریة و النطحة و ما اکل  
 السبع الا ما ذکیت من ما و جع علی النصب و ما تسقمی ابان الذم جابجه کثره من بن و فله  
 ابرار و قول حق است قل لا اجد فیما احی الی محرما علی طاعه اطعمه الا ان ینکون نساء  
 او ما سفقوا الحکم خنزیرین فانه رجس و فسقا اهل غیر الله به جابجه الم تحذیرین یا  
 انما یرویه و بر تقدیر اهل غیر الله که حرام است غیر از آنکه باشد که معانی مقتضای تائید تحذیر  
 و اگر علیه السلام که غیر از حرام علیکم است چیزیست بین است منی و ملک ان لا تأکلوا مما نکله الله  
 علیه الا حرا لیس من ذکرا و الله تعالی کرده شده باشد و در فتوحی که حرام است و نه داخل در است  
 بجز است که داخل در کلاما ذکر است علیه که غیر از حرام علیکم است و استلال من موانع الوقت  
 سابع آخر حرمت مینه و غیر آن از دم سق و علم خنزیر و تحفته و موقوفه و تریة و نطحة و اگر سبج از شیار  
 که در آیه تحویم مذکور است در وقت پیش بالفرد حرمت نهیم که اهل غیر الله است و حرمت در بین  
 و در نه چهارم بعد از الم تحذیر نیز حرمت لغیه باشد که این نهیم اگر او حرمت لغیه باشد لازم آید  
 حقیقه و مجاز و لفظ حرمت چه که در است و حرمت لغوی حرام لغیه است و از انیل المینه حرام مجاز و رسد  
 که لفظ حرام است چه که مراد از وی است احرمت است یعنی حرمت فعل که آن اکل است ای المینه  
 لغوی ای حرمت العمل و هر اکل رده است و حرمت لغوی حرمت لغوی است و از انیل اهل غیر الله حرام بر تقدیر



بودن می خرام غیره که آن اهل تشنه دادن بنام غیر خداست و در سند الیه است ای اهل اهل بنام غیر خداست  
 و حرام است در حرام غیره که آن لفظ حرام است حقیقه است چنانچه سند الیه در حرام غیره چنانچه صدر الشریعت در توضیح مذکور  
 پس بنام تحریم لای حرام غیره حرام غیره حقیقه بخاری شود و لفظ سند که آن لفظ حرام است قصار کما اذا قبل الشبهه  
 الخیر اوان فی الامم بین الحقیقه و ای فی لفظ الحرام ای الحرام المستند الخیر علی حقیقه و ای امیه علی معناه ای جاری  
 من است عبارت تفسیر فی غیره شرع غیره و اهل بنام غیره است که در هر کلام گفته که اگر قصد تقرب بغير خدا  
 از دل و کرده او از دیگر دیند که ازین کار گشتیم آنوقت ذکر نام خدا در وقت تسبیح فایده میدهد و اگر چه که حرام است  
 لغیر الله حرمتش در آن صورت نمی بندد و باین که مراد وی مذکور بنام غیر خدا باشد تشبه به و اوان بنام غیر خدا در  
 حالت جاری که حرمت لغیر او باطل با جمیع است چنانچه صاحب تفسیر فی غیره بنام این قایل است که معرفت آن  
 سماع آخر است در قوله تعالى اما ذکیم نعرف است ای شایسته از مکرر سبع و طحی متدیر و مرفوده و حقیقه  
 بخص است اهل السبع الا یعنی لکن است کانه قیل لکن باذکیم من غیره از جمله اهل استشاره از تحریم است از  
 محرابی حرم عیسیم مانضی الا ما ذکیم فانه لکم حلال چنانچه اول سند و اول قول علی ابن عباس است و جمیع است  
 برمی مانع از منقحه که اهل لغیر الله است باطل با جمیع است و تفسیر احمدی گفته و لا یجوز ان یكون استشاره  
 تقدم الا یعنی حرمت امیه و الدم و لحم الخیر و ما اهل بنام غیره که مانضی الا یعنی لکن استشاره از تحریم است از  
 یقینا الحل فی حال من الاحوال مدی علیه که مراد از فی القرآن بدون استشاره و لا یجوز ان یكون استشاره از تحریم است از  
 الامی مانع از الدم ظاهر الخیر لکان لکنه لکنه بطریق الیه الاستقراء منی اهل مانع و کیف تصور فی الذکر

[illegible]

على انه لا يخرجه من دينه ولا يحرى اوردوه الذبح عند راي الضيف تعظيماً له لا يحل اكلها وكذا عند  
قدم الامر وغيره تبطل اذ اذ انج عن غيب الغيب لاجل الضيافة فانه لا بأس به كذا في المحررة <sup>المشقة</sup>  
وذكر الشيخ ابراهيم المروزي من اصحابنا انما يذبح عند استقبال السلطان تقرباً اليه انه افتى اسل بخار  
تجريمه لانه مما اسل به لغير الله تعالى اقل الرافعي هذا انما يذبح به استبشاراً بقدمه كذبح العقيدة لولادة المولد  
ومثل هذا لا يجري فيه التحريم والله اعلم كذا نقله بعض النقات ودر فقا اوردوه اعلم ان الله الذي يفتح  
السموات من اكثر العوام وما يؤخذ من الدرهم والشمع والزيت ونحوها الى ضرائب الاولياء الكرام <sup>تقريباً اليهم</sup>  
فهو باجماع باطل وحرام بالم يقصد اصرها الفقراء الانام وقد اتى الناس من كل سبيانه انهم لا يعصرونه  
بسطة العلامه قاسم في شرح در البحار ولهذا قال الامام محمد لو كان العوام عبيدي لا غنمهم <sup>ولا يبي</sup>  
وذلك لانهم لا يستردون فالحل بهم يغترون ودر قماري خيري ومجنيين ودر بحر الرائي قال الشيخ قاسم في شرح  
واما الله الذي يندره اكثر العوام على امرش ان كان يكون لان غايب امر يغني ذلك حاجته فدر  
بناتي قبر بعض الصالحين عشرة على اسمه يقول باسدي فلان ان رز غايبي او غني راضي او قضيت حاجتي تلك  
من الذي كذا من الفضة كذا من المال او من الشئ كذا من الرمت كذا فهد الله باطل بالاجماع لوجه منها انه  
نذر مخلوق الله للمخلوق لا يجوز لانه عبادة والعبادة لا تكون للمخلوق منها ان الله واديت الميت لا يملك منها  
انه ان ظن ان الميت يصرف في الامور دون الله وعقاده ذلك كسر اللهم الا ان يقال بالسد في نذر ك  
ان شئت مر ليعني اوردت غايبي او قضيت حاجتي ان اطعم الفقراء الذين بناب حبيدة نفيسة او

[illegible]

نفس شریف خست نال پیش لخدمت اخذ علی آنه نذر صحیح الی آخره شریفان است و از این حاصل معلوم  
 میشود که گرفتن خادم نذر در برابر این که نذر صحیح است اگر چه حرام و سخت است لیکن بکفر نفس مالک  
 میشود اگر چه سیب این مالک خبیث بود لیکن از حجتی ملکیت آن خادم در نذر و مقبول تصرف  
 کردن خادم در آن از دو نوع خالی نیست یکی آنکه کسی را بطریق تبرک و هدیه باین شخص  
 نذر کنند آن حرام است چرا که این گرفتن نیز منافی بر تصحیح نذر باطل شود پس گویا که این کینه  
 نذر قابض نذر در بنام شیخ میشود و بهر حرام علی ما عرفت و دوم آنکه جز نذر در ملک خود نمیدهد  
 کسی را بطریق هدیه و تحفه و بهر وجه یا ضیانت و غیر آن از انواع تملیکات شرعی بهر کینه  
 راجع است و قوله صلوات الله علیه و سلم لک صدقه و لنا هدیه رمز بدین معنی است  
 اینجا است که تقیها گفته اند العین تبدیل تبدیل المملک خبا نچه در علم اصول و فقه مصرح است

تمت غلط نامه باجمعا

شماره	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۹	فد	ند	۹	۱۲	یقربا	لیقربا
۲	۳	نبیه	نبیه	۹	۱۳	کم	کم
۳	۲	سلطان	مسلمانان	۱۰	۱۳	بطلان	بطلان
۵	۱۵	جزعیه	برایچیدن	۱۰	۱۰	من بعد	من بعد
۶	۱۵	اضافت	ماضیات	۱۳	۵	بخوراندن	بخوراندن
۷	۱۵	ارضایه	مرکز کب	۱۳	۹	لفظ	لفظ
۸	۱	لونیته	لونیته	۱۳	۹	صحیح	صحیح

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صحف	سطر	غلط	صحیح
۱۳	۱۳	مسی	مسی	۳۱	۱۳	مسی	مسی
۱۳	۲	مسی	مسی	۳۲	۲	مسی	مسی
۱۴	۵	مسی	مسی	۳۴	۵	مسی	مسی
۱۴	۱۵	مسی	مسی	۳۶	۱۵	مسی	مسی
۱۵	۱۳	مسی	مسی	۳۶	۱۳	مسی	مسی
۲	۳	مسی	مسی	۳۶	۳	مسی	مسی
۲	۵	مسی	مسی	۳۶	۵	مسی	مسی
۲	۱۵	مسی	مسی	۳۶	۱۵	مسی	مسی
۲۱	۳	مسی	مسی	۳۶	۳	مسی	مسی
۲۳	۵	مسی	مسی	۳۶	۵	مسی	مسی
۲۳	۱۳	مسی	مسی	۳۶	۱۳	مسی	مسی
۲۳	۱۵	مسی	مسی	۳۶	۱۵	مسی	مسی
۲۴	۱	مسی	مسی	۳۶	۱	مسی	مسی
۱۴	۳	مسی	مسی	۳۶	۳	مسی	مسی
۴۵	۴	مسی	مسی	۳۶	۴	مسی	مسی
۲۴	۱۳	مسی	مسی	۳۶	۱۳	مسی	مسی
۲۶	۱۳	مسی	مسی	۳۶	۱۳	مسی	مسی
۲۸	۳	مسی	مسی	۳۶	۳	مسی	مسی
۲۴	۵	مسی	مسی	۳۶	۵	مسی	مسی
۲۸	۱۵	مسی	مسی	۳۶	۱۵	مسی	مسی
۲۸	۱۵	مسی	مسی	۳۶	۱۵	مسی	مسی
۲۹	۱	مسی	مسی	۳۶	۱	مسی	مسی
۲۹	۱۳	مسی	مسی	۳۶	۱۳	مسی	مسی
۳۱	۹	مسی	مسی	۳۶	۹	مسی	مسی
۳۱	۴	مسی	مسی	۳۶	۴	مسی	مسی
۳۱	۴	مسی	مسی	۳۶	۴	مسی	مسی
۳۱	۸	مسی	مسی	۳۶	۸	مسی	مسی